



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۴ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۶

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه علامیت

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در اشکال سوم به نظریه علامیت بود. محصل اشکال سوم این شد که مجرد وضع نه تکویناً و نه اعتباراً فائده‌ای ندارد بلکه قبل از وضع اعم از وضع تکوینی و وضع اعتباری باید خود علامیت و دلالت دال بر مدلول فارغ از اینکه دال و مدلول چه باشند، اعتبار شود و اگر نیاز به چنین اعتباری بود و گفتیم مهم اعتبار این دلالت است احتیاجی به وضع اللفظ علی المعنی اعتباراً نیست.

عرض کردیم این اشکال وارد نیست چون آنچه که موجب شده مستشکل این اشکال را ایراد کند این است که وضع را با اعتبار دلالت از هم تفکیک کرده و گویا وضع را به معنای لغوی آن یعنی قرار دادن چیزی بر چیز دیگر گرفته است لذا گفته قبل از گذاشتن علم بر مکان و قبل از گذاشتن لفظ بر معنی باید یک بناء قبلی و قرار سابق وجود داشته باشد و اصل دلالت باید اعتبار شود ولی ما در پاسخ گفتیم این دو از هم جدا نیستند بلکه حقیقت وضع عبارت است از همان اعتبار علامیت و دلالت یعنی اعتبار لفظ به عنوان علامت برای معنی، وقتی می‌گوییم وضع یک امر اعتباری است نه واقعی، چه در وضع لفظ و چه در وضع علم آنچه اعتبار می‌شود خود علامیت است لذا به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست.

نکته:

نکته‌ای که باید بدان توجه شود این است که هیچ فرقی بین وضع لفظ و وضع علم از حیث اعتباری بودن این دو نیست لکن وضع خارجی یعنی همان نصب، سبب می‌شود بیننده از دیدن تابلو به معنای آن یعنی کون هذا المكان رأس الفرسخ منتقل شود، عقلاء در مقام وضع اعتبار می‌کنند که مثلاً فلان چیز علامت فلان چیز باشد، این همه علائم و تابلو در دنیا از ناحیه عقلاء اعتبار می‌شود و هر کدام هم بر یک معنایی دلالت می‌کند که بعضی همگانی است و در همه دنیا شناخته شده است مثل تابلوهای راهنمایی و رانندگی اما بعضی از علائم مختص به منطقه‌ای است که در منطقه دیگر شناخته شده نیست. عمده این است که علائم با اعتبارات عقلایی که همان وضع از ناحیه عقلاء است پدید می‌آید و فلان تابلو علامت برای فلان معنی قرار می‌گیرد اما تا زمانی که این تابلو در جایی نصب نشود موجب انتقال به معنی نیست، وقتی این علم و تابلو در یک مکانی نصب شد و وضع حقیقی و نصب خارجی پیدا کرد بیننده با دیدن آن تابلو به معنای آن منتقل می‌شود که مثلاً این علم رأس الفرسخ است، عین همین مطلب در مورد الفاظ جاری است، مثلاً وقتی واضع لفظ الماء را به عنوان

علامت و نشانه برای مایع خاص اعتبار می‌کند این اعتبار، اعتبار علامیت است اما وقتی این لفظ برای تفهیم آن معنی استعمال می‌شود در این صورت است که شنونده با سماع لفظ به معنای آن منتقل می‌شود، در این جا استعمال حکم همان وضع خارجی و نصب خارجی در مورد تابلو را دارد؛ به عبارت دیگر ما در وضع علم دو مرحله داریم و در وضع الفاظ هم دو مرحله، در وضع علم مرحله اول مرحله وضع و اعتبار است، اینکه عقلاء یا هر کسی که صلاحیت این اعتبار را دارد چیزی را علامت و تابلو برای چیز دیگر قرار می‌دهد لکن با صرف اعتبار، انتقال از تابلو به معنای آن صورت نمی‌گیرد و این انتقال زمانی حاصل می‌شود که مرحله دوم اتفاق بیفتد یعنی تابلو در آن مکان خاص نصب شود که در این صورت بیننده با دیدن تابلو به معنای آن منتقل می‌شود، پس در مرحله اول وضع اعتباری است و در مرحله دوم وضع حقیقی و خارجی است که همان نصب تابلو در مکان خاص باشد. بحث ما مربوط به مرحله اول است و می‌خواهیم مرحله اول را تفسیر کنیم ولی مستشکل درباره مرحله دوم بحث می‌کند. در وضع الفاظ هم مطلب از همین قرار است، در وضع الفاظ مرحله اول همان اعتبار لفظ به عنوان علامت بر معنی است که توسط واضع صورت می‌گیرد اما مرحله دوم، مرحله استعمال است و آن زمانی است که لفظ در معنای خودش به کار می‌رود و در این مرحله است که مستمع با شنیدن لفظ به معنای آن منتقل می‌شود. ما در مقام تفسیر حقیقت وضع که مرحله اول باشد هستیم و کاری به مرحله دوم نداریم ولی سخن مستشکل درباره مرحله دوم است. پس هم در وضع علم و هم در وضع الفاظ دو مرحله تصویر می‌شود که وضع خارجی و نصب علم به عنوان مرحله دوم معادل استعمال که مرحله دوم در وضع الفاظ است می‌باشد. ما سابقاً هم گفتیم در مرحله اول زمانی که اعتبار می‌شود تابلویی علامت برای یک معنایی باشد در این صورت در عالم اعتبار طبیعی تابلو علامت و نشانه برای طبیعی معنی قرار می‌گیرد لکن تحقق خارجی آن زمانی است که در خارج نصب شود، در لفظ هم واضع در مقام وضع، لفظ خارجی را علامت برای معنای خارجی قرار نمی‌دهد بلکه طبیعی لفظ را به عنوان علامت و نشانه برای طبیعی معنی قرار می‌دهد لذا هر کسی در هر زمانی من حین الوضع إلی زوال الاعتبار مثلاً لفظ ماء را استعمال کند علامت برای معنای آن می‌باشد لذا با توجه به مطالبی که گفته شد به نظر می‌رسد اشکال سوم که صاحب منتقی الاصول بیان کرده‌اند وارد نیست.

اشکال چهارم:

این اشکال را هم صاحب منتقی الاصول ایراد کرده است.

ایشان به زعم خودش خواسته بگوید فرق بین وضع علم و وضع الفاظ آنچه مرحوم آقای خوبی گفته نمی‌باشد چون ایشان اشکال آقای خوبی را جواب می‌دهد بلکه می‌گوید فرق این است که در وضع علم و سایر دوال موضوع علیه با منکشف دو چیز است اما در وضع الفاظ موضوع علیه و منکشف یک چیز است. ایشان در حقیقت می‌خواهد اشکال دیگری غیر از آنچه مرحوم آقای خوبی گفته مطرح کند و می‌گوید وقتی که یک علم و تابلو در جایی قرار داده می‌شود در عین اینکه آن مکان موضوع علیه است یعنی ما وضع علیه شیء، کاشف از رأس الفرسخ هم می‌باشد یعنی این مکان به سبب کشف از

اینکه رأس الفرسخ می‌کند عنوان منکشف هم دارد پس در وضع علم موضوع علیه و منکشف متفاوت است، حقیقتاً یکی است اما حیثیت آن دو فرق می‌کند، پس مکان به سبب وضع علم بر آن متصف به این عنوان می‌شود که آنه موضوع علیه العلم و به خاطر اینکه کاشف از این است که رأس الفرسخ است متصف می‌شود به اینکه آنه منکشف اما در مورد الفاظ این دو یکی است یعنی حیثیت این دو هم متفاوت نیست، موضوع علیه اعتباراً خود معنی است و منکشف هم خود معنی است ولی در علم موضوع علیه مکان اما منکشف کونه رأس الفرسخ است، درست است که این دو خارجاً متحداند اما دو عنوان جدا هستند که یکی عنوان موضوع علیه دارد که مکان است و دیگری عنوان منکشف دارد که کونه رأس الفرسخ می‌باشد.^۱

بررسی اشکال چهارم:

با توجه به آنچه ما در ضمن مطالب گذشته بیان کردیم معلوم می‌شود این اشکال هم وارد نیست چون وضع علم هم مثل وضع الفاظ یک وضع اعتباری است، ما اصلاً کاری به وضع خارجی نداریم که بگوییم هذا المكان موضوع علیه است بلکه ما می‌گوییم در وضع علم، علم به عنوان علامت بر اینکه این نقطه رأس الفرسخ است اعتبار می‌شود، اینجا یک چیزی به عنوان علامت بر چیز دیگر اعتبار می‌شود که این علامت کاشف است و آن چیزی که کشف از آن می‌کند یعنی کون هذا رأس الفرسخ، منکشف است و چیزی به عنوان موضوع علیه خارجی نداریم که این علم بر آن گذاشته شود که اینک در مورد لفظ هم این چنین نیست که این لفظ روی چیزی گذاشته شود، اگر اعتبار در کار باشد و ما بگوییم موضوع علیه اعتباری داریم در هر دو یعنی هم در وضع الفاظ و هم در وضع علم، موضوع علیه و منکشف متحد است در حالی که ما اصلاً چیزی به عنوان موضوع علیه نداریم و آنچه هست موضوع له است یعنی یک موضوع داریم و یک موضوع له و بنا بر تفسیری که ما از وضع علم و وضع الفاظ کردیم و هر دو را اعتباری دانستیم دو چیز بیشتر نیست که یکی موضوع است و دیگری موضوع له، موضوع در وضع علم خود علم و تابلو است و موضوع له هم کون هذا رأس الفرسخ می‌باشد و چیزی به عنوان موضوع علیه وجود ندارد. در وضع الفاظ هم مطلب از همین قرار است لذا گرچه صاحب منتقی الاصول تلاش کرده به اشکال مرحوم آقای خوبی که معتقد بود در وضع علم سه چیز به نام موضوع، موضوع له و موضوع علیه وجود دارد ولی در وضع لفظ دو چیز بیشتر وجود ندارد که عبارتند از موضوع و موضوع له، پاسخ دهد ولی کلام ایشان چیزی را حل نکرد و چیز تازه‌ای زائد بر آنچه که مرحوم آقای خوبی گفتند به حسب واقع نداشت یعنی در واقع درست است که ایشان می‌گویند موضوع علیه و منکشف در مورد لفظ متحدند ولی در وضع علم متحد نیستند و دو چیزند ولی همه این سخن بر این مبنا استوار است که ما چیزی به نام موضوع علیه داشته باشیم در حالی که چنین چیزی وجود ندارد لذا اشکال ایشان هم وارد نیست.

اشکال پنجم:

۱. منتقی الاصول، ج ۱، ص ۵۶.

علامیت اثر و نتیجه وضع است نه خود وضع یعنی وقتی وضع محقق می‌شود اثرش آن است که لفظ تبدیل به نشانه و علامت معنی شود در حالی که ما به دنبال تفسیر حقیقت خود وضع هستیم، اشکالاتی که به بعضی از نظریات گذشته وارد شد این بود که چرا وضع را به لوازم و آثار تفسیر می‌کنید، نظریه التزام، تنزیل و اختصاص مبتلا به یک اشکال بودند و آن اشکال مشترکاً بر همه این انظار وارد بود و آن اینکه هیچ کدام از این انظار تبیین حقیقت وضع نیست بلکه تفسیر وضع است به لحاظ آثار آن و نظریه علامیت هم به همین مشکل مبتلا است چون شما می‌گویید وضع عبارت است از اعتبار علامیت در حالی که علامیت نشانه و از آثار وضع است.

بررسی اشکال پنجم:

پاسخ این اشکال هم روشن است، با دقت در آنچه گفته شد معلوم می‌شود که علامیت نتیجه و اثر وضع نیست چون ما نمی‌گوییم وضع چیزی است که صورت می‌گیرد و به دنبال آن لفظ به عنوان علامت برای معنی قرار داده می‌شود و این گونه نیست که نخست واضع بگوید وضعتُ هذا اللفظ لهذا المعنی و به دنبال این کار واضع، لفظ نشانه و علامت برای معنی قرار بگیرد بلکه طبق نظریه علامیت خود وضعتُ هذا اللفظ لهذا المعنی همان اعتبار علامت بودن است، وقتی واضع می‌گوید من این لفظ را برای این معنی وضع کردم منظور این است که این لفظ را علامت برای این معنی قرار دادم و به حسب واقع چیزی غیر از این نیست و این خودش وضع است لذا نمی‌توان گفت علامیت از آثار و نشانه‌های وضع است. به هر حال هیچ یک از این پنج اشکال بر نظریه علامیت وارد نیست.

نتیجه: نتیجه بحث تا اینجا این شد که طبق نظریه علامیت، وضع عبارت است از جعل علامیت لفظ برای معنی یا اعتبار اللفظ علامهً للمعنی، اساس این نظریه هم که محقق اصفهانی فرموده همین است لکن ضمن اینکه اصل تنظیم ایشان درست ولی بیان ایشان در فرق بین وضع علم و وضع لفظ که گفتند وضع لفظ اعتباری ولی وضع علم حقیقی است درست نیست. پس نتیجه بحث این شد که اصل نظریه، جعل علامیت می‌باشد نه جعل اللفظ للمعنی به غرض علامیت. ممکن است منظور بعضی از کسانی هم که تعبیر جعل اللفظ للمعنی به غرض علامیت را بکار برده‌اند همین جعل علامیت باشد ولی به هر حال باید توجه داشت که طبق این نظریه اولاً: نفس علامیت مجعول است ثانیاً: در تنظیم وضع علم به وضع الفاظ اشکالی نیست و ثالثاً: وضع علم و وضع الفاظ هر دو اعتباری است بر خلاف محقق اصفهانی که در این بخش از کلامشان اشتباه کرده بودند و وضع الفاظ را اعتباری ولی وضع علم را حقیقی دانستند. اشکالاتی هم که به نظریه علامیت وارد شد مردود است. علاوه بر دفع این اشکالات می‌توان بر این نظریه دلیل هم اقامه کرد که چند دلیل و مؤید برای این نظریه قابل ذکر است که انشاء الله آنها را در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»